

کسی او را معرفی کند از نظری يك شعر مینویسیم تا معلوم شود چرا صائب باو معتقد بوده و هم پایه طبع نظری را بدست داده و بگوئیم این شعر از اشعار نظری مشق است نمونه خروار .
نوك خاري نيست گر خون شكاري رنگ نيست
افتي بود اين شكار افكن گرين صحرا گذشت

در موضوع پیچیدگی اشعارش باز توضیح میدهیم که این پیچیدگی برای گوینده ای مثل صائب يك امر طبیعی است چه وقتی شاعر بخواهد مضامین و افکار بلندی را در قالب الفاظ کوتاه و کوچک بریزد ناچار همینطور خواهد شد .

هر وقت يك مناعت طبع و بی نیازی فوق العاده و حساسیت و دقت نظر زیادی و بلندی فکر و نازك خیالی کاملی با يك روح شاعرانه بزرگ در قالبی دیده شد صائب خواهد بود!

چون در اشعار بر گرفته صائب کیفیتی است که آن دیدنی است نه شنیدنی بنا بر این میتوان دعوی کرد که اگر کسی بگفتار شعراء رغبت و میلی داشته باشد بطوریکه از دواوین تمام گویندگان کتابخانه ای ایجاد کرده و اوقات شبانه روز را در آن کتابخانه بپایان برد بالاخره این کتاب کوچک را بخود نزدیکتر از همه میگذارد . *طالعات زبانی* حیدر علی کالی

خرده گیری و موشکافی

بقلم آقا سید احمد کسروی

— ۳ —

۶ - کردها و لرها از يك تبارند

همه طایفه هائی که در کوهستانهای غربی ایران از حدود آسیای صغیر تا خاك فارس نشیمن داشته بنامهای گوناگون کرد و لر و بختیاری

و بهمنی و دیگر نامها خوانده می شوند در آغاز اسلام همگی این طائفه ها جز نام « کرد » نداشتند و تا آنجا که ما دانسته ایم نام « لر » نخستین بار در کتابهای اصطخری و مسعودی دیده می شود. مسعودی « اللریة » را گروهی از کردها شمرده اصطخری هم از « بلاد اللور » سخن میزند. (۱) در آنقرنها شهری بنام « اور » در دوفرسخی دزفول آباد بوده (۲) و می توان گفت که نخست طائفه از کردها که در آن شهر با نزدیکیهایی آن جای داشته اند بنام « لریة » یا ارشناخته شده، سپس آن نام بدیگر طائفه ها نیز سرایت کرده و کوهستانهایی که نشیمن آن طایفه ها بوده « لرستان » یا سرزمین لرها نامیده شده است.

شاید برخی از خوانندگان را شگفت آید که گفتیم « لر » نخست نام يك طایفه تنها بوده سپس کم کم بدیگر طایفه ها نیز سرایت کرده؛ ولی این ترتیب در همان کوهستانها چندین بار روی داده است. استرابوی یونانی در زمان خود مردمان آنکوهستانها را با نامهای گوناگون نوشته تنها يك طایفه را در شان، و در نزدیکیهای ارمنستان بنام کرد (Gordyaei) میخواند. (۳) لیکن در آغاز اسلام ما همگی آنطایفه ها را بنام کرد میباییم. نام لر را نیز گفتیم که در قرنهاي دوم و سوم هجرت نام يك طائفه تنها بود، ولی چندی نگذشت که از جنوب شاهراه تاریخی بغداد و همدان گرفته تا خاک، فارس همگی طایفه های کوه نشین بنام لر شناخته گردیدند.

نام « بختیازی » را هم بدلیسی مینویسد که نخستین نام يك طایفه تنها از لرها بود؛ ولی اکنون - چنانکه همه میدانیم - طایفه های فراوانی بنام بختیای شناخته می باشند.

(۱) معجم البلدان چاپ مصر جلد هفتم ص ۳۴۲. کتاب التنبیه والاشراف چاپ لندن ص ۸۹. (۲) مقدسی چاپ لندن ص ۴۰۶، ۴۱۸. ابن حوقل چاپ لندن ص ۱۷۰، ۱۷۱، ۲۵۹. (۳) استرابو ترجمه انگلیسی جلد دوم ص ۲۷۱، ۲۷۴، جلد سه ۱۴۲، ۱۵۴.

باری بی گفتگوست که کردها و لرها از يك تبار و نژادند و در آغاز اسلام همگی بنام کرد خوانده شدند. لیکن مؤلف انگلیسی گویا این مطلب را در یاد نداشته و چنین میگوید: «بیابانهای شرق و شمال دزفول و شوشتر که نشیمنگاه مردم «لر» بود «صحرای لر» خوانده میشد در قرنهای چهارم لرها از آنجا کوچیده بودند زیرا این حوقل در آنقرن آن بیابانها را نشیمن مردم کرد نگاشته و لرستان را سرزمین خرمی ستوده میگوید بس ناهموار و کوهستان بود»

با آنکه از گفته این حوقل این نتیجه را بهیچوجه نتوان گرفت، زیرا چنانکه گفتیم در آنقرنها هنوز لرها را بنام کرد نیز خواندند. همچنان کوچیدن لرها از آن بیابانها بکوههای لرستان که مؤلف انگلیسی میگوید سخن بی پایه و ناسنجیده است، زیرا لر نامیده شدن همگی آن مردمان، و لرستان خوانده شدن بوم و برایشان جز از راه سرایت نام که گفتیم نبوده است.



۷ - مصب رود کرخه

باید دانست که تا قریب صد سال پیش رود کرخه شهر حوزره گذشته در نائین قرنه بشط العرب پیوستی. گویا در زمان کریمخان زند بود که هاشم نامی در شمال شرقی حوزره جوئی کند که از اب آن رود بکشت زارهای خود ببرد و بجهت سستی و نرمی که طبیعت خاک خوزستانست انجوی روز بروز بهین تر و گود تر، و میل آب بدانسوی بیشتر گردیده سر انجام ناچار شدند که بندی دردهنه آن بندند. لیکن همه ساله سیل بهاری بند را می شکست و هنگامی چنان روی داد که سیلاب بند را از بیخ کنده همگی آبهای رود بنهر هاشم برگشت و حوزره و کشت زار هایش بی آب ماند. در آغازهای پادشاهی ناصر الدین شاه قاجار خانلر میرزا حاکم خوزستان بندی بران نهر بست ولی گویا چندان سودی بدست نیامد، و

اکنون جز در زمستان و بهار آب بحوزه نیاید و کرخه از همان مجرای نهر هاشم بمردابهای حوضه می ریزد.

خلاصه اینکه اکنون کرخه را با کارون هیچگونه بند و پیوندی در میان نیست، ولی معنای سخن له استراخ اینست که آنرود اکنون هم بکارون می پیوندد، و این گفته ناچار جز سهو و لغزش نمی باشد. اما در قرنهای نخستین اسلام این خوردان به و یعقوبی و ابن رسته هر سه اشکار نوشته اند که کرخه بدجیل پیوستی. یکی از سیاحان فرنگی هم مجرای دیرین کرخه را که بسوی کارون میرفته است در میان شوش و دزفول پیدا کرده.

لیکن باید دید که در کجا و کدام نقطه آن دورود بهم رسیدنی؟ ما عبارت یعقوبی را آوردیم که میگوید نهر شوش در بهلوی مناذر کبری بدجیل پیوستی و گفتیم که از «نهر شوش» جز رود کرخه مقصود نتواند بود. همچنان یعقوبی در عبارت دیگری که از همدان سخن میراند گوید: «بخشی از آبهای آنولایت بسرس که از کوده های اهواز است روان گردیده بدجیل یا نهرالاهواز و پس از آن شهر اهوازی می گذرد.» (۴)

ولی مؤلف انگلیسی مقصود از «نهر شوش» را در این عبارتها رود دزفول دانسته چنانکه گفتیم آن رود را می نویسد که در شمال اهواز در نزدیکی مناذر کبری بدجیل ریختی. در باره کرخه هم می نویسد که پائین تر از اهواز به دجیل پیوستی. و دانسته نیست که برای این گفته های خود چه دلیلی را دارد.

۱۲۶۶

۸ - یا قوت « بیروذ » را ندیده!

باید دانست که باقوت حموی که معجم البلدان را در قرن هفتم تألیف کرده خود او خوزستان را ندیده و آنچه در باره شهرهای آنکشور (۴) یعقوبی چاپ لندن ص ۲۷۴.

نوشته از کتابهای مؤلفان پیشین بر داشته و اینست که نوشته های او در باره خوزستان مانند نوشته های حمدالله مستوفی فی ارزش و کم بهاست و برای اثبات مطلبی سخن ایشانرا به تنهایی نتوان دلیل و گواه مطلبی ساخت. ولی یا قوت هر مطلبی را از هر کتابی که بر داشته نام مؤلف را می برد، چنانکه در باره « بیروز » که شهری بوده در خوزستان عبارت مقدسی را چنین می آورد: « ذکرها ابو عبدالله الیساری (۵) و قال هی کبیره بها نخل کثیر حتی انهم یسمونها البصره الصغری و یقال انها کانت قصبه کوده قدیما و انبها و اناسائر من المدارا لی بصینا. (۶) بس شکفت است که له استراج کتاب مقدسی را از همان چاپ که ما داریم داشته و این عبارت را بانندک تفاوتی در آنجا دیده، (۷) با اینهمه چون در کتاب یا قوت خوانده پنداشته که عبارت خود اوست و بیروز تا قرن هفتم آباد بوده و یا قوت آنرا دیده است (۸)

۹ - در خوزستان « اسدآبادی » نبوده

شهر مالیر را در قرنهای نخستین اسلام « ایذج » نامیدندی. مقدسی چون از آن شهر سخن میراند گوید « وسلطانها بقوم بنفسه تکون مثل اسدآواز وسط الجبال » (۹) بس شکفت است که مؤلف در فهمیدن معنای این عبارت بسیار برت اقتاده از زبان مقدسی چنین مینویسد که قصر حاکم ایذج در جائی بود که « اسدآباد » نامیده شدی: (۱۰)

(۵) در پشت چاپ لیدن کتاب مقدسی او را « ابو عبدالله ... البشوی » نوشته و کویا « الیساری » غلط باشد. (۶) معجم چاپ مصر جلد دوم ص ۳۳۰.

(۷) مقدسی چاپ لیدن ص ۴۰۸

(۸) ... the town of Bayrut or biruth which Yagut visited in the 7th (13th) century, (p. 241)

(۹) مقدسی چاپ لیدن ص ۴۱۴.

(۱۰) ... it stood near the hills, wher at a place called Asadabad, was the place of the governer. (p. 245)

با آنکه مقدسی چنانکه خود عبارت او را آوردیم جز این نمی گوید که ایذج مانند اسدآباد همدان در میان کوهها نهاده بود .

۱۰ - سهو های دیگر

سهو های بزرگ و عمده فصل نازدهم کتاب پرفسور له استراچ اینها بود که شمردیم . چنانکه گفتیم باره سهو های دیگر نیز هست که چندان مهم نیستند و گذشته از آنها برخی مطلب ها هم نوشته اند که بی گفتگو و مسلم نبوده مشکوک است. (۱۱) ما اکنون از مطلب های مشکوک چشم پوشیده سهو های کوچک را هم در یکجا و با شرح بس مختصر می شماریم :

۱ - « کوه رنگ » رایشته های رنگین « معنی نموده (۱۲) با آنکه چنین معنائی را از آن کله نتوان فهمید و انگهی کوه رنگ نام رود بوده نه نام کوه و یشته .

۲ - صاحب الزنج پیشوای رنگینان را می نویسد که مدتی در اهواز نشیمن داشت (۱۳) با آنکه چنین مطلبی هرگز نبوده است : آری علی بن ابان عامل صاحب الزنج به قسمتی از خوزستان دست یافته سالها در اهواز نشیمن داشت .

۳ - از گفته مقدسی آورده که در دشت بیرون شهر اهواز مار و کژدم فراوان بود (۱۴) با آنکه مقدسی این مطلب را در باره درون شهر نوشته نه در باره دشت بیرون . گویا دانشمند انگلیسی که شهرهای شرق را ندیده باور نکرده که در درون شهری مار و کژدم فراوان باشد

(۱۱) چنانکه رامهرمز را می نکارد که جوی از نهر لهاب داشت با آنکه آن شهر رود جداگانه دارد ، همچنان ماذرکبری و ماذر سفری را به لوی یکدیگر مینکارد با آنکه از گفته یاقوت فهمیده می شود که ماذر سفری در نزدیکیهای جندی شاپور بود است (۱۲) س ۲۳۲ (۱۳) س ۲۳۳ (۱۴) س ۲۳۴

با آنکه در شهرهای خوزستان نه تنها مار و کژدم بلکه همگونه جانور از خزنده و گرنده، از رقیل و چلیپاسه و ملخ و مور و شب پره و سوسکهای گوناگون با مردم همخانه و انباز لانه و کاشانه می باشند.

(۴) - باز از گفته مقدسی آورده که نان اهواز که از آرد برنج می پختند در هضم ترین نانی بود (۱۵) با آنکه چنین سخنی را در کتاب مقدسی پیدا نمی کنیم، بلکه او نانهای اهوازا را با عبارت «واخباز نظیفه» می ستاید.

۵ - شادروان شاپور را در پائین شوستر می نگارد (۱۶) با آنکه در شمال و بالای آن شهر است.

۶ - پل شادروان را می نگارد که چشمه های کوچک فراوان دارد (۱۷) با آنکه آن پل هنگامیکه همگی طاقهایش درست بوده دارای چهل و چهار چشمه بزرگ و میان هر دو از آنها چشمه کوچکی بوده است
۷ - «بند قیر» را نام خرابهای عسکر مکرّم می نویسد (۱۸) با آنکه آن نخت نام بندگی بوده که با قیر استوار کرده بودند و اکنون نام دهی است که در جنوب خرابهای عسکر مکرّم آباد گردیده.

۸ - مجرای باستان مسرقان را می نگارد که اکنون نتوان نشانی از آن یافت (۱۹) با آنکه نشانهای انجروی هنوز هست و از بند قیر یا نزدیکهای فلاحیه بی آنرا باستانی توان گرفت.

(۱۵) س ۲۳۴. (۱۶) س ۲۳۵. منشاء این سهو این است که مستوفی در نزهت القلوب می گوید: «برتستر بران آب شاپور ذوالاکناف شادروانی ساخته» گویا در برخی از نسخه های «برتستر» عبارت «در زیرتستر» بوده و له استرانج هم در چاپ کتب نزهة القلوب همانطور، یعنی «در زیرتستر» چاپ کرده و در نوشته خود هم شادروان را در زیر شوستر می نویسد با آنکه غلط آشکارست زیرا شادروان در شمال شوستر میباشد و آب هم از شمال بجنوب روان میگردد و پیشینیان اگر این قاعده را نداشته اند که طرف شمال را بالا و جنوب را پائین خوانند این قاعده را ناچار داشته اند که روانی آب را از بالا پائین دانند. (۱۷) س ۲۳۵ (۱۸) س ۲۳۷ (۱۹) س ۲۳۷

- ۹ - شاه آباد را نام خرابه‌های چندشاپور می نویسد (۲۰)
 با آنکه نام دهبی است که بر روی آن خرابه ها پدید آمده است ،
 ۱۰ - می گوید پلی که شاپور بر رود دژ بسته بود بازمانده‌های
 آن هنوز هست (۲۱) با آنکه ما از چنین بازمانده‌هایی آگاهی نداریم و آن پلی
 از زمان شاپور تا کنون ده بار بیش شکسته و افتاده و دوباره آنرا ساخته‌اند.
 ۱۱ - درباره بودن شهر منادز کبری در شمال اهواز تردید کرده (۲۲)
 با آنکه جای هیچگونه تردید نیست که آن شهر در شمال اهواز بوده است .
 ۱۲ - قبر دانیال را در میان کرخه می نویسد (۲۳) با آنکه
 اگر باشد در میان بادر کنار رود شاهور است و کسی آنرا در میان کرخه
 نوشته .

- ۱۳ - راسبی را حاکم نیمه مستقل از واسط نا شهر زور
 نوشته (۲۴) با آنکه وی ضامن مالیات آن سرزمین ها بوده نه حاکم .



در پایان گفتار این را نیز می نگاریم که این انتقاد و خرده گیری
 ما برفسور دانشمند انگیزی را نام و آوازه نکاسته و پایه دانش وی یستی
 نخواهد گرفت . ما در يك فصل از کتاب او که شانزده صفحه بیش نیست
 بیست و دو فقره سهو و لغزش پیدا کردیم . گذشته از آنکه برخی مطلب
 ها هم - چنانکه گفتیم - در خور شك و گفتگوست اما اگر خرده
 گرفتیم باور هم نداریم
 سید احمد کسروی تبریزی



(آینده) تحقیقات و انتقادات آقای کسروی را بدون اینکه
 خود ما تحقیقات و تطبیقاتی کرده باشیم درج نمودیم ، بطوریکه مسؤولیت
 نگارشهای انتقادی نگارنده محترم کاملاً با خود ایشان است . اما از طرف